

سرمایه داری و دولت

می‌توانند سرمایه باشند. اما فراموش نکنیم، که سرمایه اساساً مشتق از اشیاء نیست. پول تا زمانی که صرف خرید نیروی کار و وسایل تولید نشده و تا زمانی که کارگر نیروی کارش را به صاحب پول نفروخته است، سرمایه محسوب نمی‌شود. بنابراین، سرمایه اگر چه به صورت اشیایی چون پول و زمین و ماشین آلات و سایر ابزار کار در می‌آید، اما در اساس و در سرشت خود نوع خاصی از رابطه بین انسان‌ها است. سرمایه همان رابطه‌ی اجتماعی خرید و فروش نیروی کار است، رابطه‌ی تولید ارزش اضافی، رابطه‌ی تبدیل محصول کار و تولید کارگران به سرمایه، رابطه‌ی اجبار کارگر به فروش نیروی کار خود، رابطه‌ی منع کامل توده‌های کارگر از هر نوع دخالت در سرنوشت کار و تولید و سرانجام رابطه‌ی محرومیت قطعی کارگران از آزادی و دخالت آزادانه در تعیین سرنوشت زندگی اجتماعی خویش. وجود سرمایه به معنای وجود این رابطه است و درست به اعتبار وجود همین رابطه است، که طبقه‌ی سرمایه دار با اعمال قدرت خود اختیار همه‌ی امور جامعه را یک جا و به طور کامل در دست می‌گیرد. مالکیت وسایل کار و تولید و مبادله، برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی، اداره‌ی نظم سیاسی متناسب با نیازهای بازتولید و تداوم رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، قانون گذاری و ایجاد ساختار حقوقی متناسب با نیازهای سرمایه، برنامه ریزی آموزش و پرورش و فرهنگ، بهداشت و درمان، مهندسی افکار و عادات و باورها و سنت‌ها و اخلاق عمومی و سرانجام و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، کل قدرت سیاسی، ساختار دولت و دستگاه‌های پلیسی و نظامی اعمال قهر و سرکوب، همه و همه در دست طبقه‌ی سرمایه دار است. سرمایه دار در بسیاری از اوقات صاحب

رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار قرار گرفته باشد، یا خریدار نیروی کار است یا فروشنده‌ی آن. خریدار نیروی کار همان سرمایه دار و فروشنده‌ی آن نیز همان کارگر است. دو طبقه‌ی سرمایه دار (بورژوازی) و کارگر (پرولتاریا)، طبقات اساسی هر جامعه‌ی سرمایه داری را تشکیل می‌دهند. طبقه‌ی کارگر برای زندگی چیزی جز نیروی کار خود ندارد و فروش این نیرو به صورت یک کالا تنها راه زنده ماندن اوست. کارگر با فروش نیروی کارش هر نوع اختیار دخالت در روند کار، محصول کار، نوع محصولی که باید تولید شود، سرنوشت کار و تولید و توزیع محصول و همه‌ی مسایل مربوط به کار و زحمت خویش را از دست می‌دهد. اما رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، نه رابطه‌ی صرفاً اقتصادی، بلکه یک رابطه‌ی اجتماعی است و همه‌ی ابعاد و وجوه زندگی اجتماعی انسان را در بر می‌گیرد. به سخن دیگر، این رابطه محرومیت کامل و قطعی کارگر از هر نوع آزادی و دخالت آزادانه در سرنوشت زندگی خود و همه‌ی مسایل مربوط به حیات اجتماعی او را به دنبال دارد. در صف مقابل طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی سرمایه دار قرار دارد. سرمایه دار، در بهترین و دقیق‌ترین بیان، همان سرمایه در شکل و شمایل ظاهری آدمی زاد است. به همین دلیل، برای شناخت واقعیت طبقه‌ی سرمایه دار باید سرمایه را به صورت واقعی و عمیق تجزیه و تحلیل و درک کرد. این کاری است که جای آن در این جا نیست، اما با توجه به مناسبت خاص موضوع نوشته‌ی حاضر لازم است سرمایه را به اجمال توضیح دهیم.

ناگفته پیداست که پول، کارخانه، تجارت خانه، ماشین آلات، زمین و به طور کلی ابزار کار و تولید و داد و ستدهای تجاری همه

از جمله واکنش‌های کارگران در مقابل ستم کارفرمایان، یکی رجوع به دولت به ویژه «اداره‌ی کار و امور اجتماعی» و استناد به قانون کار برای شکایت از این یا آن کارفرمای خصوصی یا دولتی است. بی تردید، کارگران حق دارند و باید از این حق استفاده کنند، که با دولت به عنوان سازمان مسئول و پاسخ گوی مسایل و مشکلات شهروندان برخورد کنند و از آن بخواهند که به مسئولیت و وظیفه و وعده‌هایی که به مردم داده است و می‌دهد، عمل کند. هم چنین، اگر در قانون به طور کلی و قانون کار به طور خاص، جنبه یا جنبه‌هایی به سود کارگران وجود دارد، کارگران باید برای مطالبه‌ی حق خود به قانون نیز استناد کنند. اما بیش‌تر همان کارگرانی که به دولت رجوع یا به قانون استناد می‌کنند، به هیچ کدام از این‌ها توهمی ندارند. آنان به طور واقعی و به تجربه دریافته‌اند و درمی‌یابند، که نه فقط دولت و قانون هیچ یک پاسخ گوی مسایل و مشکلات طبقه‌ی کارگر نیستند، بلکه - درست برعکس - این‌ها هر دو علیه کارگران و برای پاسخ گویی به نیازهای سرمایه و حفاظت و نگهداری از نظام سرمایه داری به وجود آمده‌اند. اما این دریافت، شناختی صرفاً تجربی از ماهیت دولت است و با درک آگاهانه از آن فاصله‌ی بسیاری دارد. هدف از نگارش جزوه‌ی حاضر، برداشتن گامی در جهت آگاهی کارگران از ماهیت واقعی دولت در نظام سرمایه داری است.

ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم، که در آن رابطه‌ی انسان با انسان برای کار و تولید اجتماعی اساساً بر خرید و فروش کالایی به نام نیروی کار مبتنی است. در این جامعه، صرف نظر از موارد بینابینی که نقش تعیین کننده‌ای در شیوه‌ی تولید حاکم بر جامعه ندارند، انسان بسته به این که در کدام طرف

معجزه‌ی سرمایه می‌نامد. تمام امکانات زیستی و بهداشتی و آموزشی و علمی و فنی و خلاصه همه‌ی دستاوردهای کار و تولید طبقه‌ی کارگر بین‌المللی و کل آثار و پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از کار نسل بعد از نسل کارگران دنیا را برکات وجود سرمایه می‌خواند. نمایندگان سیاسی و فکری بورژوازی در ادامه‌ی همین وارونه‌پردازی‌ها از کل طبقه‌ی کارگر و بشریت فرودست دنیا می‌خواهند که در مقابل اصلت، اعتبار و تقدس رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار سر تعظیم فرود آورند. از آن‌ها می‌خواهند که به تمامی ملزومات توسعه و ماندگاری سرمایه تمکین کنند و از همه اساسی‌تر و مهم‌تر - از همه‌ی کارگران جهان می‌خواهند که فکر هر نوع اعتراض، ستیز و انقلاب علیه رابطه‌ی اجتماعی سرمایه را به طور کامل از سر به در کنند. صاحبان سرمایه و مدافعان نظام سرمایه داری به همه‌ی این کارها دست می‌زنند و به انجام همه‌ی این امور که چهارچوب منافع، رویاها و خواست‌های طبقه‌ی آنان است، جامعه‌ی «منافع عمومی»، «مصلح ملی»، «آرمان‌های مشترک مردم» و امثال این‌ها می‌پوشانند. سرمایه‌داران و نمایندگان آن‌ها در همین راستا تمامی آن چه را که خود به گونه‌ای کاذب و وارونه منافع عام و مصلح عموم مردم می‌نامند، یعنی همان شرایط لازم برای تحمیل رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار بر کارگران دنیا را در بسته‌بندی‌های آراسته و فریبنده می‌پیچند و به نام قوانین، حقوق و قراردادهای اجتماعی بر زندگی کارگران حاکم می‌کنند. معنای واقعی قوانین و حقوق در جامعه‌ی سرمایه داری، هیچ چیز جز این نیست. به سخن دیگر، دولت، یعنی کل نظام سیاسی، سازمان بسیار وسیع، پیچیده و مقتدر اعمال ملزومات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مدنی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار در پوشش قانون، نظم و امنیت است. دولت، سازمان برنامه ریزی سراسری نظام سرمایه داری و نیز ماشین حفاظت و دفاع از این نظام است. منظور این نیست، که دولت چگونگی انباشت سرمایه، میزان سرمایه گذاری‌ها، نوع محصول و میزان تولید آن، نحوه‌ی توزیع سرمایه در حوزه‌های تولید و تجارت و در یک کلام کل مسایل متنوع جامعه را برنامه ریزی می‌نماید و بر کل سرمایه‌ی اجتماعی یا صاحبان سرمایه تحمیل می‌کند. درست بر



ریزی و تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری و تعیین‌کننده‌ی بی‌چون و چرای سرنوشت جامعه و جهان و بشریت می‌کند. گفتیم که رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، شالوده‌ی وجود جامعه‌ی سرمایه داری است. این بدان معنی است، که در این جامعه تمام برنامه ریزی اقتصادی، سیاست و سیاست‌گذاری، قوانین و مقررات، معیارها و ارزش‌های اجتماعی، و در یک کلام هر آن چه که به زندگی اجتماعی و حتا فردی انسان‌ها مربوط می‌شود، همه و همه محتوا، اعتبار و مشروعیت خود را اساساً از این جا یعنی از نیازها، مصلح و شرط و شروط بقای همین رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار می‌گیرند. قصد ما در این جا پرداختن به جزئیات این مسایل نیست. ما فقط می‌خواهیم به صورت خلاصه و کوتاه، نکاتی را درباره‌ی نقش دولت در نظام سرمایه داری بیان کنیم. طبقه‌ی حاکم در هر جامعه و هر دوره‌ی تاریخی منافع خاص خود را منافع کل جامعه و همه‌ی توده‌های مردم اعلام می‌کند. و این درست عکس آن چیزی است، که واقعیت دارد. در دنیای حاضر نیز طبقه‌ی سرمایه دار، خواسته‌ها، مصلحت‌ها و منافع‌های خود را عین خواسته‌ها، مصلحت‌ها و منافع‌های تمامی ساکنان جهان می‌نامد؛ مساله‌ای که در حقیقت چیزی جز وارونه‌نمایی تاریخ انسان نیست. بورژوازی بر اساس همین وارونه‌سازی آشکار، قبل از هر چیز رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار را آخرین حد تکامل تاریخ بشر می‌خواند، وجود این رابطه را بنیاد تمدن و توسعه‌ی دنیا و خوش‌بختی و بهروزی بشر معرفی می‌کند و تمامی پیش‌رفت‌های چند قرن اخیر تاریخ را

مستقیم کارخانه، تجارت‌خانه یا این و آن موسسه‌ی خاص انباشت سرمایه نیست، بلکه فردی است که حضورش در صف خریداران نیروی کار و تقابل‌اش با صف انبوه فروشندگان نیروی کار به شرکت او در استثمار کل طبقه‌ی کارگر، سهمی بودن وی در مالکیت سرمایه‌ی اجتماعی و حضور در ساختار سیاسی و قدرت دولتی می‌انجامد. سرمایه دار را نمی‌توان و نباید صرفاً از روی سند مالکیت او بر این کارخانه یا آن بنگاه تولیدی و تجاری شناخت. باید دید که جایگاه او در رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، چگونه او را در کل سرمایه‌ی اجتماعی موجود، کل ارزش اضافی حاصل از استثمار کارگران، کل ساختار قدرت سیاسی و نظم مدنی و اجتماعی، صاحب قدرت و منفعت و مقام ساخته است. از این دیدگاه، برای مثال: مدیر عامل و به طور کلی هیات مدیره‌ی یک کارخانه - حتا اگر مالک آن کارخانه نباشند - اعضای طبقه‌ی سرمایه دار به شمار می‌آیند. به این ترتیب، پی می‌بریم که همان طور که هر انسان حقوق‌بگیری لزوماً یک انسان کارگر نیست، هر سرمایه داری هم الزاماً به طور مستقیم صاحب کارخانه و بنگاه تجاری و شرکت سرمایه گذاری نیست. برای تشخیص درست و واقعی کارگر و سرمایه دار باید یک راست سراغ رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار رفت. این رابطه است، که از یک سو اکثریت غالب جمعیت جهان را به صورت کارگر فاقد هر نوع مالکیت، قدرت، آزادی و حق و حقوق انسانی می‌سازد و از سوی دیگر اقلیتی را به عنوان طبقه‌ی سرمایه دار، مالک کل سرمایه‌ها، کل محصول کار و تولید اجتماعی موجود، تمامی قدرت برنامه

عکس. این سرمایه است، که همه‌ی این امور را بر پایه‌ی الزامات سودآوری خود از قبل به دستور کار دولت تبدیل کرده است. دولت در مقام نمایندگی دروغین جامعه و مردم به این دستور کار یا این برنامه ریزی، اولاً لباس مصالح عموم مردم می‌پوشاند و ثانیاً آن را زیر همین نام و به کمک دستگاه‌های عریض و طویل اداری و قدرت سرکوب خود بر طبقه‌ی کارگر اعمال می‌کند.

نقش دولت در پاسخ به نیازهای نظام سرمایه داری بسیار گسترده و متنوع است. بر خلاف برخی تصورات، این نقش به هیچ وجه در سازمان دهی سرکوب پلیسی و نظامی جنبش کارگری خلاصه نمی‌شود. دولت سرمایه داری در دقیق‌ترین بیان آن، سازمان سراسری اعمال قدرت طبقه‌ی سرمایه دار علیه طبقه‌ی کارگر است. به سخن دیگر، دولت سرمایه داری معلول و محصول آشتی ناپذیری طبقات سرمایه دار و کارگر است. طبقه‌ی سرمایه دار و طبقه‌ی کارگر ضد یک دیگرند. آسایش و قدرت طبقه‌ی سرمایه دار در گرو رنج و بدبختی طبقه‌ی کارگر است و رهایی طبقه‌ی کارگر و کل بشریت از این رنج و سیه روزی مستلزم نابودی سرمایه و به طور کلی جامعه‌ی طبقاتی است. از همین رو، این دو طبقه مدام در کشاکش و ستیز و مبارزه با یک دیگر به سر می‌برند. دولت سرمایه داری محصول و معلول این مبارزه است. دولت هر چه را که سرمایه اراده می‌کند و برای ارزش افزایی و سودآوری بیش تر سرمایه داران لازم می‌بیند، به صورت قانون در می‌آورد و هم زمان اطاعت بی چون و چرای توده‌های کارگر از آن را الزامی می‌کند. مقدم بر هر چیز و مهم تر از همه چیز، وجود مالکیت خصوصی سرمایه داری یعنی حق استثمار هر چه ستم گرانه تر توده‌های کارگر توسط سرمایه را از واقعیت زشت بشرستیزانه‌اش به طور کامل جدا می‌کند و آن را به عنوان یک حق «عمومی» و «انسانی» مورد ستایش و تکریم قرار می‌دهد. این چنین وانمود می‌کند، که گویا مالکیت خصوصی سرمایه حقی است که همه‌ی انسان‌های درون جامعه به طور کاملاً برابر و هم سان از آن برخوردارند. گویا آدم‌ها در این نظام حق دارند و می‌توانند هر گاه که اراده کنند، سرمایه دار شوند! گویا هیچ انسانی اسیر رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار نیست. گویا هیچ انسانی محکوم به کارگر بودن نیست و اکثریت غالب ساکنان جامعه

از روی عشق و علاقه به بردگی مزدی، خواستار فروش نیروی کار خود شده‌اند! دولت بورژوازی به مالکیت خصوصی و دولتی سرمایه داری، یعنی مالکیت مبتنی بر رابطه‌ای خرید و فروش نیروی کار، لباس شرافت و تقدس یک حق آزاد انسانی می‌پوشاند. بدین سان، دولت به توده‌های کارگر جامعه هشدار می‌دهد که هر نوع اعتراض به این پدیده، هر گونه نگاه انتقادی به سرچشمه‌ی سیه روزی انسان معاصر، اعتراض و انتقادی به مقدس ترین حقوق انسانی و پایه ای ترین مبانی حیات بشر است. مالکیت سرمایه داری، اساسی ترین رکن قانون اساسی برای هر دولت بورژوایی است. در چهارچوب همین رکن است، که به تک تک افراد طبقه‌ی سرمایه دار حق داده می‌شود که اکثریت غالب افراد جامعه را به صورت بردگان مزدی خویش اسیر کنند و برای تولید سود مورد استثمار قرار دهند. نیروی کار این بردگان مزدی را به ارزان ترین بهای ممکن بخرند و دریافت همین بها را تنها حق انسانی و اجتماعی آن‌ها به شمار آورند. دولت بورژوازی با اعلام مالکیت سرمایه داری، به مثابه رکن هستی جامعه‌ی بشری، به صراحت اعلام می‌کند که نرخ استثمارهای ۱۲۰۰ درصدی و ۱۵۰۰ درصدی و بالاتر از این‌ها نه فقط جنایت کارانه نیست، بلکه پیش شرط هر نوع حق و حقوق اجتماعی و فردی انسان‌ها و اساس ماندگاری اجتماعات بشری است. همه‌ی قوانین مدنی دولت سرمایه داری عبارت است از توسعه و تعمیم حق مالکیت مبتنی بر رابطه‌ی کار مزدی به تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی انسان. قانون کار فصل مهمی از این قوانین است.

قانون کار، پوشش حقوقی خرید و فروش نیروی کار است. این قانون به کار مزدی مشروعیت حقوقی و قانونی می‌دهد. در این قانون، اجبار اکثریت غالب افراد جامعه به فروش نیروی کار به عنوان تنها راه زنده ماندن آنان به اصل بی چون و چرای حاکم بر زندگی بشر تبدیل می‌شود. دولت سرمایه داری با تدوین قانون کار به کارگران اخطار می‌کند، که باید وجود اجتماعی خود را برای همیشه و از تولد تا مرگ یا از ازل تا ابد به عنوان موجودات فروشنده‌ی نیروی کار بپذیرند. باید قبول کنند، که زندگی و زنده بودن آنان، فرزندان‌شان و نسل بعد از نسل‌شان در گرو آن است که نیروی

کارشان را به بازار بیاورند و به سرمایه داران بفروشند. در غیر این صورت، وجود آن‌ها زاید و مستحق پرتاب شدن به باتلاق مرگ و نیستی است. قانون کار خطاب به بشریت کارگر روی زمین می‌گوید، که آن‌ها، یعنی اکثریت عظیم جامعه، آفریده شده‌اند تا به عنوان بردگان مزدی فقط برای سرمایه داران سود و باز هم سود تولید کنند. به بیان دیگر، فلسفه‌ی پیدایش و حیات این انسان‌ها، تولید ارزش اضافی برای سرمایه و سرمایه داران است. باز هم صریح تر بگوییم، قانون کار از هشتاد درصد افراد هر جامعه‌ی سرمایه داری می‌خواهد تا قبول کنند که آنان فقط تا آن جا حق زندگی دارند، که سرمایه به نیروی کار آن‌ها نیاز دارد و خرید این نیرو را برای تولید ارزش اضافی ضروری می‌بیند. در غیر این صورت، نیازی به آنان نیست و پروانه‌ی حیات‌شان باطل است.

اُس و اساس قانون کار هیچ چیز جز آن چه گفتیم نیست و دولت بورژوازی در مقابل فشار امواج سرکش مبارزات طبقه‌ی کارگر به تنظیم و تدوین این ورق پاره‌ی سیاه رضایت می‌دهد، تا وجود آن را به وسیله‌ای برای اعلام متمدانه بودن، بر حق بودن و انسانی بودن رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار تبدیل کند. این که مواد قانون کار در جوامع مختلف چه تفاوت‌هایی با هم دارند و دلیل این تفاوت‌ها چیست، همه نکاتی مهم و قابل بحث‌اند. شکل‌های گوناگون این قانون ممکن است حاصل دستاوردهای کم یا زیاد جنبش کارگری این یا آن کشور باشد. و بسیار طبیعی و بدیهی است که در آن جا که دستاوردهای جنبش کارگری، طبقه‌ی سرمایه دار و دولت او را تا حدی به عقب رانده است، کارگران برای ارتقای توان مادی و معنوی خود جهت مبارزه با سرمایه داری از این دستاوردها استفاده کنند. اما این دستاوردها در نهایت فقط درجه‌ی شدت استثمار و ستم کشی و محرومیت کارگران و ابعاد توحش و جنایات سرمایه را تا حدی کاهش می‌دهد. مهم دانستن این نکته است، که این گونه عقب نشینی‌های طبقه‌ی سرمایه دار در مقابل طبقه‌ی کارگر در چهارچوب ماندگاری نظام بردگی مزدی و دنیای فقر و بندگی انجام می‌گیرد. حتا در بهترین قانون کار، تمام مواد و تبصره‌های آن صرفاً معیارها و موازین سازش توده‌های کارگر با سرمایه داران و اطاعت طبقه‌ی کارگر از شرط و شروط ارزش افزایی سرمایه است.

قانون کار، حتا اگر حاصل بیشترین دستاوردهای مبارزات طبقه‌ی کارگر باشد، باز هم قانون بردگی مزدی توده‌های کارگر و سند جاودانه سازی طوق بندگی بر دست و پای کارگران است.

بفش اقتصادی دولت

دولت بورژوازی یا سازمان سراسری اعمال نظم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سرمایه داری علاوه بر تدوین قانون کار و اداره‌ی سازمان مجری آن، یا همان دفتر و دستک موسوم به «وزارت کار و امورات اجتماعی»، مسئول تعیین و تنظیم سیاست انباشت سرمایه در مقیاس سراسری است. وزارت خانه‌های اقتصاد و دارایی، صنایع و معادن، نفت و گاز و پتروشیمی، آب و برق، کشاورزی، راه و ترابری، مسکن و

کارگران تولید شود و در اختیار سرمایه داران قرار گیرد. دولت بورژوازی باید همه‌ی این‌ها را در چهارچوب تضمین سودآوری هر چه کلان‌تر سرمایه‌ها، توسعه‌ی هر چه بیش‌تر قلمروهای سرمایه‌گذاری، تدارک هر چه ارزان‌تر وسایل تولید و خرید هر چه ارزان‌تر نیروی کار برای صاحبان سرمایه به شایسته‌ترین شکلی برنامه ریزی کند و به اجرا گذارد. از آب و برق که بگذریم، زمین، کل معادن و ذخایر زیرزمینی، کل نفت و گاز، کل جنگل‌ها و منابع طبیعی و هر چه که در زمین و هوا وجود دارد نیز همه ملک طلق سرمایه است و دولت سرمایه داری کارش این است، که تمامی این امکانات را به عنوان اجزای پیوسته‌ی فرآیند بازتولید سرمایه و با رعایت تضمین حداکثر سود برای سرمایه‌ها بسیار حساب شده و دقیق برنامه ریزی کند.

طبقه‌ی سرمایه دار به حاشیه راند و حل و فصل کند. مثلا بخش‌های مختلف طبقه‌ی سرمایه دار ممکن است رویکردهای متفاوتی با نرخ بهره‌ی بانکی داشته باشند. آن بخش از این طبقه که سودآوری را در گرو سرمایه گذاری در صنعت می‌بیند، ممکن است طرف دار نرخ بهره‌ی بانکی بالا باشد؛ زیرا می‌خواهد پول نقد موجود در بازار جذب بانک‌ها شود، تا او بتواند از امکانات اعتباری بانک‌ها برای سرمایه‌گذاری و سوداندوزی در صنعت استفاده کند. در مقابل، بخشی که سودآوری را در تجارت و بده بستان و واردات کالا می‌داند، ممکن است از نرخ بهره‌ی بانکی پایین جانب‌داری کند تا نقدینگی از دسترس بانک‌ها دور شود و مثلا صرف معامله و خرید و فروش زمین و مسکن و سکه و دلار و سهام و خودرو و



طبقه‌ی ناکم در هر جامعه و هر دوره‌ی تاریخی منافع خاص خود را منافع کل جامعه و همه‌ی توده‌های مردم اعلام می‌کند. و این درست عکس آن چیزی است، که واقعیت دارد. در دنیای حاضر نیز طبقه‌ی سرمایه دار، نواسته‌ها، مصلحت‌ها و منفعت‌های خود را عین نواسته‌ها، مصلحت‌ها و منفعت‌های تمامی ساکنان جهان می‌نامد؛ مساله‌ای

که در تحقیقت چیزی جز وارونه نمایی تاریخ انسان نیست. بورژوازی بر اساس همین وارونه سازی آشکار، قبل از هر چیز رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار را آفرینند تا تکامل تاریخ بشر می‌تواند وجود این رابطه را بنیاد تمدن و توسعه‌ی دنیا و نوش بنتی و بهروزی بشر معرفی می‌کند و تمامی پیشرفت‌های چند قرن اخیر تاریخ را معجزه‌ی سرمایه می‌نامد.

شهرسازی، سازمان برنامه و بودجه، بانک‌ها و دیگر سازمان‌های اقتصادی بزرگ و کوچک عهده دار انجام این وظیفه‌اند. بنیان استراتژی، برنامه ریزی و فعالیت همه‌ی این وزارت خانه‌ها عبارت است از تامین کل نیازمندی‌های سرمایه برای دست یابی به حداکثر سود. هر چه در جامعه هست، باید در خدمت سودآوری سرمایه قرار گیرد. تمامی آب‌های سطحی و عمیق جامعه به مالکیت سرمایه در می‌آید و نیروی کار شبه رایگان جامعه موظف می‌شود، که این منابع سرشار آب را به ارزان‌ترین بهای ممکن استخراج کند و برای تولید سودهای هر چه عظیم‌تر و سرمایه‌های هر چه کوه پیکرتر در اختیار روند تولید ارزش اضافی قرار دهد. برق نیز باید با کار شبه رایگان

یک مساله‌ی بسیار اساسی در همه‌ی این موارد، آن است که دولت باید در تمامی این عرصه‌ها، منافع بخش‌های مختلف طبقه‌ی سرمایه دار را مورد توجه قرار دهد و کل این منافع را نمایندگی کند. مساله را دقیق‌تر بیان کنیم. دولت، نهاد پاسخ گویی به ملزومات بازتولید و سودآوری کل سرمایه‌ی اجتماعی است. پیداست که رقابت‌های درونی میان قشرهای مختلف سرمایه‌ی اجتماعی و صاحبان آن‌ها در ساختار قدرت و برنامه ریزی و سیاست گذاری‌های دولت نیز انعکاس می‌یابد. کار مهمی که دولت در این راستا انجام می‌دهد، این است که تلاش می‌کند تا این مناقشات، رقابت‌ها و جنگ و ستیزها را در پرتو منافع عام سرمایه یا منافع جمعی کل

موبایل و... گردد. مساله‌ی سود، بخش‌های مختلف طبقه‌ی سرمایه دار را دشمن خونی یک دیگر می‌کند و هر کدام از آن‌ها بسته به قدرت سرمایه‌اش و بسته به این که تا چه حد در دولت نفوذ دارد، می‌کوشد دیگری را از دایره‌ی سود و سوداندوزی خارج کرده و رهسپار دیار مرگ و نیستی سازد. اما دولت برای تامین مصالح و منافع کل سرمایه، رویکردهای انحصاری بخش‌های گوناگون سرمایه را تعدیل و هماهنگ می‌کند و - مثلا در مورد بهره‌ی بانکی - نرخ را به عنوان برآیند قدرت اقتصادی و سیاسی این بخش‌ها تعیین می‌کند. در عین حال، باید توجه کرد که نقش دولت بورژوازی در این مورد به مرزهای جغرافیایی جامعه‌ی معین محدود نمی‌شود.

سرمایه داری، نظامی بین‌المللی است و بازار انباشت و داد و ستد و گردش و بازتولید سرمایه، بازاری به وسعت کل جهان است. سرمایه‌های هر جامعه در درون این بازار سراسری بین‌المللی با بخش‌های دیگر سرمایه‌ی جهانی به طور بی‌امان در حال مبادله، رقابت و بده و بستان است. جست و جوی حوزه‌های پر سودتر، یافتن مواد خام و وسایل کمکی ارزان‌تر، استثمار نیروی کار بسیار ارزان‌تر، دست‌اندازی به شرایط تولیدی مناسب‌تر و سودآورتر، اختصاص بخش‌های وسیع‌تری از بازار به فروش محصولات خود و فراوان کارهای دیگر از این دست، همه مشغله‌های گریزناپذیر سرمایه است. دولت بورژوازی در تکمیل نقش میانجی خود برای اقشار مختلف سرمایه داران و سرمایه‌های متعدد داخلی، عهده دار تضمین جست و جوی بهترین شرایط سودآوری کل سرمایه‌ی داخلی در وسعت بازار بین‌المللی سرمایه داری نیز هست. وزارت بازرگانی و سازمان‌های بسیار پیچیده‌ی محلی و سراسری آن پاسخ‌گوی این نیاز سرمایه‌اند و در این راستا برنامه ریزی و تلاش می‌کنند.

بخش سیاسی - نظامی و قضایی دولت

برنامه ریزی‌های اقتصادی دولت سرمایه داری و روند ارزش‌افزایی سرمایه که از رهگذر قانون ضمانت اجرایی پیدا می‌کند، باید با ابزارهای سیاسی، پلیسی، قضایی و نظامی از تعرض طبقه‌ی کارگر مصون بماند. این، کار بخش غیر اقتصادی دولت، یعنی ماشین سیاسی - نظامی و قضایی نگهبان سرمایه، است که بخش کلیدی و تعیین‌کننده‌ی قدرت سیاسی را تشکیل می‌دهد. به سراغ وزارت خانه‌های کشور، اطلاعات و امنیت، امور خارجه، دفاع (که قبلاً به صراحت و به درستی «وزارت جنگ» نامیده می‌شد)، دادگستری و قوه‌ی قضاییه و به طور کلی «ادارسی» و مجازات و زندان و پلیس و ارتش و دستگاه‌های عظیم نظامی و نوع این‌ها برویم. سرمایه یا رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، قهراً و به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بستر پیکار میان دو طبقه‌ی اجتماعی متضاد و متخاصم است. سرمایه بدون انباشت و بازانباشت مستمر و در حال توسعه اصلاً وجود ندارد. گسترش بی‌وقفه‌ی حجم و میزان سرمایه

گذاری‌ها، کسب سودهای عظیم‌تر، استفاده از تکنولوژی‌های هر چه مدرن‌تر و تلاش برای کاهش هر چه بیش‌تر نیاز به نیروی کار، جزء سرشت تغییرناپذیر سرمایه است. بیکاری و بیکارسازی‌های میلیونی و میلیاردي در سطح جهانی، پدیده‌ی ذاتی سرمایه است. تشدید لحظه به لحظه‌ی استثمار، بیرون کشیدن آخرین قطره‌ی شیره‌ی جان کارگران و قربانی کردن تمامی هست و نیست توده‌های کارگر در آستان تولید ارزش اضافی‌های انبوه‌تر و محرومیت کارگران از هر گونه آزادی و دخالت آزادانه در سرنوشت زندگی خویش، شرط حتمی و قطعی بقای سرمایه و پیش شرط تداوم رشد و توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه داری است. نظام سرمایه داری، به همین دلیل و بر بنیاد همین شاخص‌های ذاتی، بستر جوشش پر خروش و بالنده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی ضد بردگی مزدی و میدان جنگ همیشه جاری کارگران علیه استثمار و جنایت و بی‌حقوقی و ستم و اسارت ناشی از رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار است.

سرمایه به همان اندازه که نیازمند ارزش‌افزایی و تولید سود است، محتاج سرکوب مبارزه‌ی طبقاتی کارگران نیز هست. دولت بورژوازی در بخش بسیار وسیعی از ساختار قدرت خود، عهده دار ایفای همین نقش است. شبکه‌های گسترده‌ی پلیسی، سازمان‌های مخوف امنیتی و اطلاعاتی، دادگاه‌ها و محاکم حقوقی و قضایی، زندان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها، سیاه‌چال‌های مرگ و تیرباران‌ها، همه و همه در این راستا موضوعیت می‌یابند و برای ایفای این نقش از حداکثر اهمیت و ضرورت برخوردار می‌شوند. چنین است که به محض آن که کارگران مثلاً برای دریافت دست‌مزدهای معوقه‌ی خود یا اعتراض به اخراج و بیکارسازی یا افزایش دست‌مزد و نظایر این‌ها، تجمع یا اعتصاب می‌کنند، سر و کله‌ی نیروی انتظامی پیدا می‌شود و کارگران معترض را ضرب و شتم و دستگیر می‌کنند. دادگاه‌ها نیز کارگران دستگیر شده را به جرم برهم زدن نظم عمومی و اقدام علیه امنیت ملی محاکمه و زندانی می‌کنند. این جاست که ماهیت سرمایه دارانه و ضد کارگری پلیس و دادگاه و زندان و مفاهیمی چون «نظم عمومی» و «امنیت ملی» برای ما روشن می‌شود. وقتی سرمایه دار دست‌مزد کارگران را نمی‌دهد و ماه‌ها عقب می‌اندازد، نه سر و کله‌ی نیروی انتظامی

پیدا می‌شود که حق کارگران را از سرمایه دار بگیرد، نه نظم عمومی به هم می‌خورد و نه امنیت ملی به خطر می‌افتد. اما همین که کارگران به گرسنگی و اسارت و زندگی برده وار خود اعتراض می‌کنند و یا حتا آن گاه که مطالبات نازلی چون پرداخت حقوق معوقه‌ی خود را مطرح می‌کنند هم سر و کله‌ی نیروی انتظامی پیدا می‌شود، هم نظم عمومی به هم می‌خورد و هم امنیت ملی به خطر می‌افتد. همین امر - که اکنون دیگر بسیاری از کارگران ایران، از کارگران خاتون آباد تا کارگران سقز، از کارگران شرکت واحد تا کارگران ایران صدرا، و از کارگران لاستیک البرز تا کارگران نیشکر هفت تپه آن را تجربه کرده‌اند - به خوبی و روشنی نشان می‌دهد که اولاً کار نیروی انتظامی و دادگاه و زندان، دفاع از سرمایه داران و سرکوب کارگران است؛ و ثانیاً «نظم عمومی» همان نظم سرمایه و «امنیت ملی» نیز همان امنیت سرمایه است.

دولت سرمایه داری در کنار سرکوب جنبش کارگری و کشتار کارگران، باید برای دفاع از منافع سرمایه داران «وطن» در مقابل رقبای جهانی و برای تضمین امنیت سرمایه‌ی داخلی در برابر تهاجمات و جنگ افروزی‌های سودجویانه‌ی سرمایه داری جهانی نیز چاره اندیشی کند. دولت بورژوازی در پاسخ به این نیاز باید ارتشی نیرومند و سرکوب‌گر و زرادخانه‌هایی آکنده از مرگ‌بارترین سلاح‌ها و سازمان‌هایی تا بُن‌زدان مسلح داشته باشد. سازمان دهی این ارتش و این قدرت عظیم و هول‌ناک نظامی، بخش بسیار مهمی از وظیفه‌ی هر دولت سرمایه داری است. این سازمان دهی در عین حال متضمن اعزام توده‌های کارگر به جبهه‌های جنگ سرمایه داران است. به عبارت دیگر، هر گاه بر سر تقسیم ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران جهان بین سرمایه داران کشورهای مختلف جنگ در گیرد، دولت‌های سرمایه داری همان کارگرانی را که تا دیروز در جبهه‌های اقتصادی استثمار می‌شدند و به طور روزمره خون می‌دادند، اکنون تحت لوای میهن پرستی و «دفاع مقدس» از میهن و نظایر این‌ها به جبهه‌های جنگ اعزام می‌کنند، تا خون آن‌ها را یک بار برای همیشه بر زمین بریزند. و بدین سان در این جان‌نیز، هم چون جبهه‌های اقتصادی، زمین سرمایه را با خون کارگران آب یاری کنند.

مشکل نظام سرمایه داری فقط با کشتار کارگران معترض و سلاخی جنبش ضد بردگی مزدی طبقه‌ی کارگر حل نمی‌شود. سرمایه کشت زار گرسنگی، فقر، آوارگی، شرارت، دزدی، فحشا، اعتیاد و تمامی مفاسد شناخته شده و شناخته نشده‌ی اجتماعی است. سرمایه اگر سودآوری بیش‌تر اقتضا کند، در عظیم‌ترین مقیاس‌ها وارد حوزه‌ی تولید مواد مخدر می‌شود و هر روز و هر لحظه میلیون‌ها انسان بی‌گناه را به کام اعتیاد می‌کشاند. ده‌ها میلیون زن را زیر فشار گرسنگی راهی بازار تن‌فروشی می‌کند. صدها میلیون گرسنه و معتاد و بیمار و انسان فاقد هر گونه امکانات را در چهارگوشه‌ی جهان در جست و جوی یک لقمه نان، یک سرپناه، یک راه علاج اعتیاد و بیماری و به طور کلی در جست و جوی راهی برای زنده ماندن به کارهای خلاف مجبور می‌سازد. برای آن که به گوشه‌ی بسیار کوچکی از زندگی فلاکت بار و دردناک این میلیون‌ها انسان پی ببریم، کافی است که نگاهی کوتاه به صفحه‌ی حوادث روزنامه‌ها بیندازیم، تا ببینیم که چگونه انسان‌ها برای پول یا از فرط درماندگی و بدبختی یا به علت از دست دادن کار و بیکار شدن یا به پیروی از عقب مانده‌ترین و ضد انسانی‌ترین افکار و سنت‌های ارتجاعی و سرمایه‌پسند، عزیزترین کسان خود را با دست خویش سلاخی می‌کنند. همه‌ی این جماعت عظیم و این گروه‌های کثیر میلیونی و میلیاردی در محاکم عرف و شرع سرمایه، انسان‌های مجرم و خلاف کار محسوب می‌گردند؛ همه‌ی این‌ها بزه‌کاران بالفطره تلقی می‌شوند و مستحق مجازات به شمار می‌آیند. سرمایه خود خالق و یا حافظ این بزه‌کاری و نکبت و سیه‌روزی و یگانه‌عامل تحمیل آن‌ها بر انسان است. سرمایه خود مادر تمام جرم‌ها و خلاف‌کاری‌ها و ستون نگه دارنده‌ی قرون وسطایی‌ترین افکار و سنت‌های ارتجاعی، تبعیض‌آمیز و انسان‌ستیز است. اما همین سرمایه، وجود قربانیان مجرم و خلاف کار خود را تحمل نمی‌کند و آنان را به دلیل همان اعمالی که خود به آن‌ها تحمیل کرده است، مجازات می‌کند. دولت بورژوازی باید در بخشی از ساختار حقوقی و جزایی و پلیسی خود این مشکل سرمایه را نیز حل کند، نقشی که باز هم توسط دادگاه‌های سرمایه و زندان و سیستم حقوقی و امنیتی دولت بورژوازی ایفا می‌شود.

آموزش و پرورش و دانش‌گاه

نیاز سرمایه و پاسخ‌گویی دولت سرمایه داری به این نیاز در این جا پایان نمی‌یابد. شیوه‌ی تولید سرمایه داری در روند توسعه و بازآفرینی شرایط بقای خود پیوسته نیازمند رشد علم و تکنیک، گسترش دامنه‌ی اختراعات و اکتشافات، وقوع انقلابات صنعتی و انفورماتیک و به کارگیری تمامی این‌ها برای افزایش بیش از پیش ارزش اضافی است. کل برنامه ریزی آموزش و پرورش و دانش‌گاه باید یک جا و به طور کامل توسط سرمایه کنترل شود و مو به مو با مصالح و شرایط سودآوری سرمایه هم ساز و منطبق گردد. این برنامه ریزی، کل فعالیت‌های علمی و پژوهشی، تعیین محتوای مطالب درسی مدارس و دانش‌گاه‌ها، نوع رشته‌ی تحصیلی مورد نیاز سرمایه، برنامه‌ی درسی مدارس و دانش‌گاه‌ها، نوع پژوهش‌های علمی لازم برای سرمایه و در یک کلام تمام موضوعات مربوط به آموزش و علم و تحقیق و توسعه‌ی دانش‌های بشری را در بر می‌گیرد. دولت بورژوازی از طریق وزارت خانه‌های آموزش و پرورش و علوم و آموزش عالی به این نیاز سرمایه پاسخ می‌دهد و تمامی نظام آموزشی جامعه را از سطح مهد کودک گرفته تا مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی و همه‌ی موسسات آموزشی و پژوهشی را یک سره در راستای نیاز سرمایه، برنامه ریزی، سازمان دهی و بسیج می‌کند. به عنوان یک نمونه‌ی کوچک و ملموس از سازمان دهی آموزش برای خدمت به نیازهای سرمایه می‌توانیم به یک مشاهده‌ی عینی و ملموس اشاره کنیم، که خود ما کارگران بارها در محیط

کار خویش عملاً تجربه کرده‌ایم و دیده‌ایم که چگونه تمام دستاوردهای علمی و فنی بشر در خدمت افزایش تولید و بدین سان تشدید استثمار کارگران قرار می‌گیرد. به دفعات دیده‌ایم و شاهد بوده‌ایم، که چگونه مدیران تولید، که همه درس خوانده‌ی دانش‌گاه‌های سرمایه داری در داخل و خارج کشور هستند، تمام دانش و تجربه و آموخته‌های خود را به کار می‌گیرند و با استفاده از پیش‌رفته‌ترین تکنولوژی‌ها، کوچک‌ترین حرکات کارگران در خط تولید را محاسبه می‌کنند تا ببینند چگونه می‌توانند در کم‌ترین زمان ممکن بیش‌ترین تولید را از کارگران بیرون بکشند. مدارس و دانش‌گاه‌های سرمایه داری این مدیران را برای همین کار آموزش داده‌اند و می‌دهند.

روزنامه، رادیو، تلویزیون و ماهواره

یک نیاز پایه‌ای و حیاتی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، مهندسی افکار عمومی بر اساس ملزومات نظام سرمایه داری است. افکار و باورها، فرهنگ و سنت‌ها، و اخلاق و معیارهای اجتماعی مسلط در هر جامعه‌ی طبقاتی همان اندیشه‌ها و عقاید و دیدگاه‌های طبقه‌ی مسلط یا همان شرایط و الزامات ماندگاری نظام اجتماعی حاکم است. بورژوازی برای تامین و تضمین بقای این تسلط، سراسر کره‌ی زمین را زیر فشار نیرومندترین امواج تبلیغاتی و رسانه‌ای قرار می‌دهد. دولت سرمایه داری در قالب وزارت خانه‌هایی با عناوینی چون فرهنگ و ارشاد و نظایر آن‌ها و از طریق روزنامه‌ها و نشریات، رادیو، تلویزیون و ماهواره و کانال‌های گوناگون درون مرزی و برون



مرزی، عهده دار برنامه ریزی پاسخ به این نیاز مهم سرمایه است و کار مهندسی و دست کاری افکار عمومی و در واقع شست و شوی مغزی را در گسترده ترین مقیاس‌ها طراحی می‌کند و به اجرا می‌گذارد. برنامه های رادیویی و تلویزیونی آکنده از خرافات و تبلیغات سیاسی و عقیدتی، دروغ پردازی و وارونه سازی، مغز کارگر را تمیز می‌شوید و تحویل سرمایه دار می‌دهد، تا او به جای کارگر آگاه و فکور و معترض با کارگر طرف دار سرمایه داری یا دست کم کارگر تهی مغز و رام و گوش به فرمان سر و کار داشته باشد. هم چنین، سریال‌های تلویزیونی مبتذل و بی مایه و آب دوغ خیاری، ذهن جریحه دار و خسته و خواب آلود کارگر از سر کار برگشته را - که دقیقا از سر جراحت و خستگی و خواب آلودگی به سرگرمی و تفنن پناه می‌برد - به کار می‌گیرد و آن را از مزخرفات پوچ قبل از خواب انباشته می‌سازد و بدین سان فرصت فکر کردن به مصائب زندگی روزمره و ریشه یابی آن را از کارگر می‌گیرد. این برنامه ها و سریال‌ها، که حجم عظیم برنامه های رادیو و تلویزیون اعم از داخلی و خارجی را به خود اختصاص می‌دهد، همه در راستای تخدیر افکار و در آوردن کامل اذهان توده‌های کارگر به قالب نیازهای سرمایه تهیه و پخش می‌شوند. به عبارت صریح‌تر، این برنامه ها نقش شکل رقیقی از مواد مخدر را ایفا می‌کنند. همان گونه که ماده‌ی مخدر انسان را از خود بی خود می‌کند، تا با پناه بردن به دنیایی موهوم از رویارویی با سختی‌ها و مصائب زندگی واقعی خویش بگریزد، سریال‌های سرگرم کننده‌ی تلویزیون نیز آب خنکی روی خشم و عصیان توده‌های کارگر می‌ریزد و آنان را آرام می‌کند و به خواب «شیرین» فرو می‌برد.

بهداشت و درمان و دارو

توده‌ی عظیم فروشنده‌ی نیروی کار برای این که بتواند به طور مستمر نیروی کار خود را در بازار سرمایه عرضه کند، باید از یک حداقل رمق و سلامتی برخوردار باشد. انجام این کار برای سرمایه داران به صورت تک تک اصلا صرف نمی‌کند، درست همان گونه که مثلا آموزش نیروی کار مورد نیاز هر کارگاه برای سرمایه دار صاحب آن کارگاه، آن هم در سطوح مختلف تخصصی، اصلا مقرون به صرفه نیست. دولت بورژوازی عهده دار حل این معضل نیز هست. آن چه در جامعه‌ی

سرمایه داری زیر نام بهداشت و درمان و دارو و مانند این‌ها وجود دارد، در خدمت ایفای این نقش است. فلسفه‌ی وجودی نهادهایی چون وزارت بهداشت و درمان آن است، که در آن‌ها دولت به نیابت از کل سرمایه داران جامعه متعهد می‌شود که حداقل سلامتی لازم نیروی کار را به ارزان‌ترین بهای ممکن برای سرمایه داران تامین و تضمین کند. البته باید گفت بیمه‌ی درمانی و بهداشت و درمان و دارو درصد ناچیزی از بودجه‌ی دولتی را به خود اختصاص می‌دهد، که در مقایسه با بودجه‌ی نظامی و امنیتی و انتظامی تقریبا هیچ است؛ به طوری که به ویژه در سال‌های اخیر بیمارستان‌ها و بیمه‌ی درمانی دولتی خاصیت خود را از دست داده‌اند و هزینه‌های دارویی و درمانی عملا با تعرفه‌های بخش خصوصی محاسبه می‌شوند. هم چنین، برای استفاده از بیمارستان‌های دولتی باید ماه‌ها در نوبت ماند و پس از رسیدن نوبت نیز ازدحام فوق العاده‌ی این بیمارستان‌ها باعث می‌شود، که رسیدگی لازم به بیماران انجام نگیرد. بنابراین، خدماتی که دولت سرمایه داری با انگیزه‌ی تضمین سلامتی نیروی کار برای سرمایه داران انجام می‌دهد، سال به سال کم‌تر شده و طبقه‌ی سرمایه دار و دولت او به علت برخورداری از یک ارتش عظیم ذخیره‌ی نیروی کار حاضر و آماده و سالم و جوان دیگر نیاز چندانی به تامین تندرستی کارگران شاغل ندارد و اکنون دیگر برای جان این کارگران حتا ارزش سابق را هم قائل نیست. می‌توان گفت که به شکرانه‌ی وجود این ارتش عظیم بیکاران، که روز به روز عظیم‌تر هم می‌شود، نیاز سرمایه به وجود حداقلی از رمق و سلامتی کارگران شاغل برای استثمار شدن روزبه روز کم‌تر می‌شود.

مجلس «نمایندگان مردم»

بالتر توضیح دادیم، که طبقه‌ی سرمایه دار خود را قائم مقام کل بشریت می‌داند و کل استثمار، گرسنگی‌ها، بدبختی‌ها، جنگ‌های افروزی‌ها و جنایت‌هایی را که در وسیع‌ترین ابعاد و بدون هیچ نوع حد و مرزی بر طبقه‌ی کارگر و توده‌های فرودست روا می‌دارد، به خیر و صلاح آنان اعلام می‌کند. در همان جا این را نیز اضافه کردیم، که بورژوازی در مقام طبقه‌ی مسلط جوامع سرمایه داری این باور و فکر و نفع طبقاتی خود را همه جا در وسیع‌ترین سطح و در نهانی‌ترین لایه‌های زندگی اجتماعی و فردی با سرنگ قانون به

انسان‌ها تزریق می‌کند. نظام سرمایه داری به همین اعتبار و در همین راستا سخت نیازمند نهادهای عظیم قانون گذاری است. دولت بورژوازی در بخش پارلمان و قانون گذاری و بازی‌های انتخاباتی مجلس خود بسیار حساب شده بر روی این نیاز مهم سرمایه تمرکز می‌کند. در این جاست، که جنایت کارانه ترین و ددمشانه ترین ابعاد استثمار نیروی کار توسط سرمایه و تمامی بی حقوقی‌ها و درنده خویی‌ها و جنگ افروزی‌ها و کل بشرستیزی‌های ناشی از ذات سرمایه، جامعه‌ی «اراده‌ی آزاد ملت!» و «مصوبات بر حق و عادلانه‌ی نهادهای متکی به آرای واقعی و آگاهانه‌ی مردم!» به تن می‌کند. از کارگران و توده‌های فرودست خواسته می‌شود، تا حتما و هر چه وسیع‌تر در انتخابات مجلس شرکت کنند و هر چه فعال‌تر برای دادن رای دست به کار شوند. برای چه؟ برای این که به این یا آن حزب سیاسی، این یا آن کاندیدای ورود به مجلس، این یا آن فهرست انتخاباتی تنظیم شده رای دهند! که انتخاب شوندگان چه گلی به سر انتخاب کنندگان بزنند؟! پاسخ از نور آفتاب هم روشن‌تر و شفاف‌تر است: انتخاب شوندگان چگونگی تشدید هر چه هول ناک‌تر استثمار کارگران توسط سرمایه، محروم شدن هر چه عمیق‌تر توده‌های کارگر از هر نوع حق و حقوق انسانی، جنگ افروزی‌ها و جنایات سرمایه علیه بشریت، ماندگاری نظام سرمایه داری، ضرورت اعمال قهر و قلع و قمع هر گونه اعتراض علیه سرمایه داری و... را به صورت قانون و در بسته بندی مهور به «اراده‌ی آزاد مردم» و با جلوه‌ی پر فروغ تمامیت عدالت، آزادی و انسان گرایی به طبقه‌ی کارگر اعلام و توسط ماشین سرکوب و قهر بر این طبقه تحمیل کنند. دولت بورژوازی این وظیفه را به نحو احسن انجام می‌دهد و بخش مهمی از ساختار سیاسی آن را نهادهای خاص همین عوام فریبی‌ها و وارونه پردازی‌ها تشکیل می‌دهد. شاید گفته شود، که محتوای این کار در جاهای مختلف دنیا و توسط بخش‌های مختلف بورژوازی جهانی یا دولت‌های مختلف سرمایه داری با هم فرق دارد. تفاوت‌ها به هر حال کم و بیش وجود دارد و می‌تواند وجود داشته باشد. بحث بر سر این نیست. بحث این است، که پارلمان سرمایه حتا در شرایطی که بیش‌ترین فشار جنبش کارگری جهانی را تحمل کرده باشد، باز هم

ظرف قانونی کردن استثمار، ستم و توحش سرمایه علیه طبقه کارگر است. کارکرد اجتماعی بهترین، غنی‌ترین و عمیق‌ترین شکل آزادی‌های قانونی در این جا صرفاً برانگیختن احساس آکنده از توهمی است، که بر کارگر حاکم می‌شود تا در زیر فشار آن تمامی بی حقوقی‌ها را حق و تمامی استثمار و جنایت و شرارت سرمایه علیه خویش را عدالت تلقی کند. تمام محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی که قانون در برابر اعتراض‌ها و تشکل‌های کارگری ایجاد می‌کند، تمام مصوباتی که به بی حقوقی کارگران - به ویژه زنان کارگر - جنبه‌ی قانونی می‌دهد و تمام قوانینی که امنیت سرمایه‌گذاری و سوداندوزی را تضمین می‌کند، همه توسط کسانی تصویب می‌شود که سرمایه و سرمایه‌داران را نمایندگی می‌کنند. خارج شدن کارگران کارگاه‌های زیر ده نفر از شمول همان مزایای بسیار ناچیز و اندکی که قانون کار به علت نیازهای سرمایه برای کارگران قائل شده و یا مصوباتی چون قانون نوسازی صنایع که منجر به تعطیل کارخانه‌ها و بیکاری صدها هزار کارگر شده، از جمله این قوانین است.

سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری

سرکوب جنبش کارگری و خفه کردن هر گونه اعتراض ضد سرمایه‌داری شرط لازم و حتمی بقای سرمایه است. اما نظام سرمایه‌داری - به ویژه در کشورهای غربی - این کار را به شیوه‌های دیگری هم انجام می‌دهد. گاه بخشی از سرمایه‌ی جهانی از برکت ارزش اضافی بسیار انبوهی که از استثمار چند میلیارد کارگر کره زمین کسب می‌کند، توان آن را می‌یابد که شدت هول ناک استثمار کارگران را در این یا آن کشور یا در بخشی از یک قاره مقداری تخفیف دهد. البته سرمایه‌داری این کار را صرفاً به علت افزایش سرسام آور سود نمی‌کند. پیش از آن که به طغیان امواج اضافه ارزش‌های نگاه کند، به امواج سهمگین مبارزه‌ی کارگران نظر می‌اندازد. اما، به هر حال، خود را در وضعیتی می‌بیند که می‌تواند از یک سو تخفیف اندکی در شدت استثمار چند میلیون یا حتی چند ده میلیون کارگر را تحمل کند و از سوی دیگر خطر تعرض خشم گینانه‌ی جنبش کارگری را از سر خود رفع نماید. در چنین مواردی، معمولاً گفت و گوی توافق و سازش با بخش اصلاح طلب و

حرف ما این است که در دنیای کنونی، دولت در همه وجوه و زوایا و تار و پود حیاتی خود، سازمان برنامه ریزی رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار و در همان حال حافظ و نگهدار این رابطه است. بنابراین، جنبش سرمایه ستیز طبقه‌ی کارگر به طور اجتناب ناپذیری باید با رژیم سیاسی سرمایه‌داری درگیر شود. اما رژیم ستیزی این جنبش، بخش جدایی ناپذیری از سرمایه ستیزی آن است. آن چه باید از میان برود، نه این یا آن شکل خاص دولت، بلکه هر نوع دولت در فراسوی اراده‌ی آزاد و شورایی و سراسری توده‌های کارگر است. اما تحقق این مهم در گرو عزیمت از مطالبات پایه‌ای و ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر و پیش روی به سوی پایان دادن به موجودیت رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، رابطه‌ی کار مزدی و تولید ارزش اضافی و هر نوع بود و بقای سرمایه‌داری است. جنبشی که در این راستا پیش می‌رود و خود را سازمان می‌دهد، طبیعتاً در مرحله‌ای از مبارزه‌ی خود با رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار، دولت سرمایه را بر خواهد انداخت و راه خود را به سوی استقرار سازمان شورایی برنامه ریزی کار و تولید توسط همه‌ی انسان‌ها باز خواهد کرد.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم! کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری (منطقه‌ی تهران)

هشتم خرداد ۱۳۸۷

آدرس سایت الکترونیکی و تماس:

www.hamaahangi.com
hamaahangi@gmail.com



سازش کار طبقه‌ی کارگر را هم به سیاست قهر و سرکوب و نابودسازی مبارزات ضد سرمایه‌داری کارگران می‌افزاید. از برپایی سازمان‌های کارگری، که راه مصالحه و سازش با سرمایه‌داری را در پیش می‌گیرند و از طریق مذاکره با سرمایه‌داران مبارزات و اعتراض‌های کارگری را مهار می‌کنند، استقبال می‌کند. نمونه‌ی این سازمان‌ها، سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری هستند که در عین آن که ظاهراً غیر دولتی و غیر کارفرمایی هستند، اما تا مغز استخوان به سرمایه وابسته‌اند. بسیاری از سران این سندیکاها و اتحادیه‌ها خود از سهام‌داران و شرکای بزرگ بنگاه‌های سرمایه‌داری هستند و از استثمار کارگران سود می‌برند. از این رو است، که دولت سرمایه‌داری در مقابل تشکل‌های شورایی و ضد سرمایه‌داری کارگران و با هدف مهار جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر، زمینه را برای ایجاد سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری به عنوان سازمان‌های توافق کارگر و کارفرما آماده می‌کند. بدین سان، در اوضاع و احوالی که روند رو به اوج ارزش افزایی سرمایه آن را تعیین می‌کند، سرمایه ترجیح می‌دهد که کار قلع و قمع جنب و جوش ضد کار مزدی طبقه‌ی کارگر را به بخش سازش پیشه و مماشات جوی خود این طبقه واگذار کند. دولت بورژوازی به این نیاز سرمایه نیز بسیار خوب پاسخ می‌دهد. بخش مهمی از ساختار مدنی دولت سرمایه‌داری به همین کار اختصاص دارد. در این گونه موارد و در درون جوامعی که سرمایه از چنین موقعیتی برخوردار است، به طور معمول حل و فصل مسایل مربوط به مبارزه‌ی طبقاتی میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه‌دار به سندیکاها یا اتحادیه‌های کارگری و کارفرمایی با وساطت تعیین‌کننده‌ی دولت بورژوازی («سه جانبه‌گرایی») ارجاع می‌گردد.

نکاتی که تا این جا بیان کردیم، صرفاً اشاراتی فهرست گونه و اجمالی به نقش دولت در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. این که چنین دولتی سلطنتی باشد یا ولایت فقیه یا جمهوری، راست باشد یا چپ یا میانه، توسط احزاب اصلاح طلب و لیبرال و سوسیال دموکرات تشکیل شده باشد یا احزاب راست و محافظه کار، دینی باشد یا لائیک، و سایر تمایزات در عین حال که قابل لمس و بحث‌اند، در بنیاد هستی آن هیچ تفاوتی پدید نمی‌آورد. خلاصه‌ی